

## دستور تاریخی (۱)

### ویژگی های جمله در متون گذشته

ویژگی های مهم جمله در متون نظم و نثر قدیم چنین است :

(۱) تکرار در جمله رایج است و عیب شمرده نمی شود :

به نام آن خدای که نام او راحت روح است و پیغام او مفتاح فتوح است و سلام او در وقت صباح مؤمنان را صبح است و ذکر او مرهم دل مجروح است و مهر او بلانشینان را کشتی نوح است.  
(مناجات نامه، خواجه عبدالله انصاری)

(۲) معمولاً جمله ها کوتاه و کامل است :

الهی مرا عمل بهشت نیست و طاقت دوزخ ندارم. اکنون کار با فضل تو افتاد.

(مناجات نامه)

پدر بخندید و ارکان دولت بپسندیدند و برادران به جان برنجیدند.

(گلستان، سعدی)

عالم زمانه بود و در علم طریقت یگانه بود و از کُبراء اصحاب بود.

(تذکره الاولیا، عطار)

(۳) گاهی دو نهاد با یکدیگر مطابقت ندارند :

فعل مفرد برای نهاد جمع : (انسان) خورش ها بیار است خوالیگران

آدم و حوا بمرد، نوح و ابراهیم خلیل بمرد.

فعل مفرد برای نهاد جمع : (غیر انسان) در آگیری سه ماهی بود.

فعل مفرد برای اسم مبهم : (که بر جمع جاندار دلالت دارد و امروز جمع می آید.)

که چو من سوخته در خیل تو بسیاری هست.

فعل مفرد و جمع برای نهاد جمع : ایلچی می فرستادند و از وصول چنگیزخان اعلام می کرد و تحذیر می نمود و تشدید می کرد و هر کجا ایلی قبول می کردند شحنة با التمغا به نشان می دادند و می رفت و هر کجا امتناع می نمودند، آنچ (آنچه) سهل مأخذ بود می گرفتند و می کشت.

(تاریخ جهان گشا، جوینی)

۴) گاهی جای اجزای جمله تغییر می کند و ظاهراً نظم امروزمین را ندارد :

نمونه های جابه جایی

\* تقدیم مفعول برای تأکید :

نوح را این سال ندیمی خداوندزاده فرمود امیر.

(تاریخ بیهقی)

که رحم اگر نکند مدّعی خدا بکند

(حافظ)

\* تقدیم فعل :

بیاورم از حدیث این پادشاه بزرگ

(بیهقی)

بخواهد هم از تو پدر کین من چو بیند که خاک است بالین من

(فردوسی)

\* تقدیم متمم :

از خدا جوییم توفیق ادب بی ادب محروم ماند از لطف رب

(مولوی)

\* تقدیم مسند و فعل بر نهاد و مفعول برای تأکید :

فاضلی یافتم او را سخت تمام.

(بیهقی)

\* تقدیم مسند و فعل بر نهاد برای تأکید :

غمی بود رستم بیازید چنگ گرفت آن سر و یال جنگی پلنگ

(فردوسی)

۱- این جابه جایی به چند دلیل صورت می گیرد که مهم ترین آن به قرار زیر است :

الف) در نثر، این جابه جایی اجزا به اقتضای بلاغت کلام صورت می گیرد.

ب) در شعر، عامل وزن و قافیه و در نثر مسجع، سجع نیز به دلیل نخست افزوده می شوند.

پ) در ترجمه مستقیم و لفظ به لفظ قرآن کریم و سایر متن های دینی این جابه جایی زیاد است.

\* تقدیم مسند بر نهاد :

زنده جان بشر از حکمت و پند تو بود

\* تأخیر مسند برای رعایت سجع یا قافیه :

آفریننده‌ای که پرستیدن اوست سزاوار. دهنده‌ای که خواستن جز از او نیست  
خوش گوار.

پادشاهی او راست زیبنده. خدایی او راست درخورنده. (خواجه عبدالله انصاری)

می داشت پدر به سوی او گوش کاین قصّه شنید گشت خاموش

(نظامی)

\* تقدیم مضاف‌الیه (قاعدهٔ فکّ اضافه) :

گرگ را برگند سر آن سرفراز تا نباشد دو سری و امتیاز

(مولوی)

\* جابه‌جایی ضمائر متصل شخصی در ثرو شعر قدیم تنوع فراوان دارد :

سرکش مشو که چون شمع از غیرتت بسوزد

دلبر که در کف او موم است سنگ خارا = بسوزدت

(حافظ)

دل من همی بر تو مهر آورد همی آب شرمم به چهر آورد = به چهرم

(فردوسی)

هر آن دیوار قدیمش که پیش آمدی، به قوّت بازو بیفگندی. = پیشش آمدی

(سعدی)

هر دم از درد بنالم که فلک هر ساعت

کُندم قصد دل ریش به آزار دگر = قصد دل ریشم

(سعدی)

\* آوردن ضمیر بدون مرجع در شعر به دلیل آنکه مرجع آن خدا یا معشوق

است :

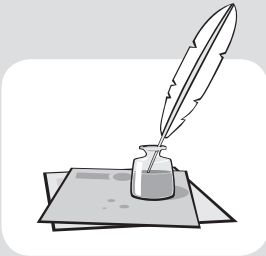
تو را چنان که تویی هر نظر کجا بیند

(حافظ)

\* آوردن ضمیر «ما» در معنای «هر کس» :  
تو مگو ما را بدان شه بار نیست

(مولوی)

\* تقدیم و تأخیر به دلیل ترجمه تحت اللفظی آیات قرآن مجید :  
گفت : یکی از ایشان دو، یا پدر من، مزدور گیر او را .  
(ترجمه تفسیر طبری از آیه شریفه «قالت احديهما يا ابت استأجره» سورة قصص، آیه ۲۶).  
بیامد بدیشان موسی با آیت های ما روشن .  
(ترجمه تفسیر طبری از آیه شریفه «جاءهم موسي بآياتنا بينات» سورة قصص، آیه ۳۶).



بیاموزیم

فرایند واجی کاهش

واژه های «انشاء»، «دست گیره»، «بر افتاد» را چنین می خوانیم: انشا، دس گیره،  
برفتاد؛ یعنی «ع»، «ت» و «ا» را در این واژه ما تلفظ نمی کنیم؛ زیرا در طول عمر یک زبان،  
برخی واج های کلمه اندک اندک «حذف» می شوند. بر این فرایند واجی «کاهش» می گویند.  
این پدیده گاه در وارثان خود زبان یا وارثان عاریتی (دخیل، اتفاق می افتد؛ مثل:

۱) افتادن همزه پس از مصوت بلند «آ» در پایان واژه های عربی؛ مثل: انشاء،

الملاء و اجرا (ع).

۲ حذف واج «ت» و «د» در زنجیره گفتار وقتی آخرین واج یک هجای کشیده (چهار واجی) باشد؛ مثل: دست‌بند ← دس‌بند و قندشکن ← قن‌شکن.

۳ حذف همزه آغازی برخی از واژه‌ها در زنجیره گفتار؛ به علت وجود همین

پدیده:

برافقاد      برُفقاد      بازآمد      بازامد

## خودآزمایی

۱) با توجه به آنچه خوانده‌اید، ویژگی‌های دستوری این جمله‌ها را پیدا کنید.  
و ابودجانه را قاعده چنان بود که چون به جنگی رفتی، عصابه سرخ بر سر بستی و هرگاه که وی آن عصابه بر بستی، مردم بدانستندی که وی سر جنگ دارد.

(سیرت رسول الله، رفیع الدین اسحاق همدانی)

۲) جابه‌جایی اجزای جمله را در نمونه‌های زیر، پیدا کنید.  
نماز دیگر، برداشتیم، تنی هفتاد، و راه غور گرفتیم. بامداد را منزلی رفته بودیم، بوالحسن دلشاد را آنجا یافتیم سوار شده. یافتیم امیر را آنجا فرود آمده. وزیر گفت: «چون دل وی قوی گشت، غلامان کار کنند و نباشد خصمان را بس خطری. و سالار هندوان را نیز گوش بیاید کشید.»

(تاریخ بیهقی)

۳) پنج کلمه مثال بزنید که «فرآیند واجی کاهش» در آنها صورت پذیرفته باشد.

## طنز پردازی

### اسفندیار در چشم پزشکی

پس «اسفندیار» آهی سرد از دل پر درد برکشید و گفت: همشیره، تا شش ماه دیگر، چشم جهانبین من، نابینا نخواهد شد؟

«سکرت» گفت: آن دیگر مسئله خودتان است! وقت آقای دکتر تا شش ماه پرشده و بعداً هم می رود خارج!

«اسفندیار» گفت: ما از شهرستان زنگ می زنیم. این «رستم زال» با تیر دوشعبه زده به چشمان! پس ما چه کنیم!

«سکرت» گفت: می خواستی دعوا نکنی ... یک سال دیگر تلفن کن.

«اسفندیار» گفت: ما دعوا نکردیم. شاهد داریم. این «رستم» خودش اهل دعوا می باشد. با همه دعوا نموده ... «حکیم ابوالقاسم فردوسی» هم شهادت داده؛ استشهاد محلی تماماً در کلانتری موجود است.

چون دم گرم «اسفندیار» در آهن سرد «سکرت» مؤثر نیفتاد، یک بار دیگر آهی سرد از دل پر درد برکشید و گوشی را گذاشت که یک سال بعد زنگ بزند!

\*\*\*

لطفاً بقیه داستان و آخر و عاقبت کار اسفندیار را در شاهنامه فردوسی بخوانید! در نوشته بالا، نویسنده یکی از مشکلات اجتماعی روزگار ما را با زبانی خاص بیان کرده است. او با استفاده از داستان رستم و اسفندیار و گنجاندن مفاهیم و اصطلاحات امروزی در آن، نوشته را از حالت متعارف آن خارج کرده است. این بیان غیرمتعارف و خنده آور، با بزرگنمایی کاستی ها و زشتی ها نوعی نقد محسوب می شود و تأثیر آن به مراتب

از انتقادهای جدّی بیشتر است. در نوشته‌ها به این گونه بیان «طنز» گفته می‌شود. همانطور که در مثال بالا مشاهده کردید، نویسنده با برهم زدن نظم و تناسب متعارف و دگرگون کردن حوادث و اشخاص، چهره‌هایی (Type) می‌آفریند که در وجود آنها زشتی‌ها و پلشتی‌ها به نحو بارزی به نمایش گذاشته می‌شود. آنچنان که خواننده به عکس آن صفات یعنی زیبایی و پاکی، متوجّه و رهنمون می‌گردد. به این نمونه از عبید زاکانی توجّه کنید. «ظریفی مرغی بریان در سفرهٔ بخیلی دید که سه روز بی‌دری بود و [آن را] نمی‌خورد. گفت: عمر این مرغ بعد از مرگ درازتر از عمر اوست پیش از مرگ!»

خندهٔ حاصل از طنز، خندهٔ شادمانی نیست؛ خنده‌ای است تلخ و دردناک که شخص یا مطلب مورد انتقاد را سرزنش می‌کند و به او سرکوفت می‌زند.

آنگاه که زبان جدّ اثر نمی‌گذارد، نویسنده نقد را به شوخی می‌آراید و با غیرواقعی جلوه دادن امور، حقیقت را در ذهن خواننده برجسته‌تر می‌کند؛ برای مثال، سعدی در باب دوم گلستان، در سرزنش ریاکاری و ریاکاران و زشت نشان دادن عمل آنان، حکایت زیر را با چاشنی طنز درآمیخته است.

«زاهدی مهمان پادشاهی بود. چون به طعام بنشستند، کمتر از آن خورد که ارادت او بود و چون به نماز برخاستند، بیش از آن کرد که عادت او بود تا ظن صلاح در حق او زیادت شود. چون به مقام خویش باز آمد، سفره خواست تا تناولی کند. پسری داشت صاحب فراست؛ گفت: ای پدر، باری به دعوت سلطان طعام نخوردی؟ گفت: در نظر ایشان چیزی نخوردم که به کار آید. گفت: نماز را هم قضا کن که چیزی نکردی که به کار آید!»

مولوی نیز مدعیان دروغین را با ظرافت خاصی مورد انتقاد قرار می‌دهد: آن یکی پرسید اشتر را که هی

از کجا می‌آیی، ای فرخنده بی

گفت: از حمام گرم کوی تو

گفت: خود پیدا است از زانوی تو!

در گنجینهٔ ضرب‌المثل‌های شیرین فارسی نیز، این گونه انتقادهای توأم با طنز فراوان دیده می‌شود:

□ دهنه جیش را تار عنکبوت گرفته!

□ خرا که به عروسی می‌برند برای خوشی نیست! برای آب‌کشی است!

□ فضول را بردند جهنم، گفت هیزمش تراست!

□ یکی نان نداشت بخورد، پیاز می‌خورد اشتهاش باز شود.

نویسندگان از شیوه‌های مختلفی برای ساخت طنز استفاده می‌کنند که اساس همه آنها «برهم زدن عادت‌ها» است با بزرگ‌نمایی و اغراق در توصیف چهره و حالات و خصایص انسانی می‌توان یک نوشته را طنزآمیز ساخت؛ مثلاً در داستان کباب‌غاز که سال پیش خواندید، پسر عمومی نویسنده این‌گونه وصف شده است:

«... دیدم - ماشاءالله، چشم بد دور - آقا و اترقیده‌اند. قدش درازتر و تک و پوزش کریه‌تر شده است. گردنش مثل گردن همان غاز مادر مرده‌ای بود که همان ساعت در دیگ مشغول کباب‌شدن بود. از توصیف لباسش بهتر است بگذرم ولی همین قدر می‌دانم که سرزانه‌های شلوارش که از پس شسته بودند به قدر یک وجب خورد رفته بود، چنان باد کرده بود که راستی راستی تصور کردم دو رأس هندوانه از جایی کش رفته و در آنجا مخفی کرده است!...»

یکی از راه‌های ساخت طنز، کش‌دار کردن یک موضوع یا ماجراست. در نمونه زیر، نویسنده در انتقاد از انسان‌هایی که به جای پرداختن به اصل مطلب، با حاشیه‌پردازی و روده‌درازی مطلب اصلی را به عمد به فراموشی می‌سپارند، چنین آورده است:

مطلبی که می‌خواهم بنویسم یک مطلب صددرصد تاریخی و تحقیقی است و مربوط می‌شود به چگونگی مرگ یا خودکشی آدولف هیتلر، پیشوای آلمان نازی، که تا به حال مجهول مانده است. - وقتی متفقین برلن را محاصره کردند و آدولف هیتلر، پیشوای آلمان نازی، شکست خود را مسلم دید، به آجودان مخصوصش وصیت کرد که او را با هفت تیر بکشد و جسدش را بسوزاند. هفت تیر نوعی اسلحه کمری بود که در کارخانه «برنو» ساخته می‌شد و در واقع، یک نوع اسلحه آتشین به‌شمار می‌رفت.

سابق بر این، کسانی که در جنگ‌ها شرکت می‌کردند، معمولاً برای کشتن افراد از اسلحه آتشین، از قبیل تفنگ‌های دولول، ساچمه‌ای و «ورنل» و تفنگی معروف به «تفنگ حسن موسی» استفاده می‌نمودند اما چرا این تفنگ به نام تفنگ حسن موسی معروف شده بود؟ برای اینکه تفنگ حسن موسی



تفنگی بود دراز و یک تیر که سازنده اش مردی بود به نام حسن موسی؛ یعنی حسن موسی نامی این تفنگ را می ساخت و چنانچه حسن موسی این تفنگ را نمی ساخت، کسی دیگری نبود که به جای او بسازد. چون اگر می بود و می ساخت، دیگر آن تفنگ به نام حسن موسی معروف نمی شد و معروفیت (تفنگ حسن موسی) به خاطر اسم سازنده آن است. مثل تار یحیی و این تار یحیی ...

(یک تحقیق تاریخی، خسرو شاهانی)

این نوشته طنزآلود همین گونه ادامه می یابد و در آن به ده ها موضوع اشاره می شود جز اصل مطلب و آن گاه این گونه پایان می یابد :

«حالا فهمیدید که هیتلر را چطور کشتند و چگونه جسدش را سوزاندند؟!»

ممکن است نوشته طنزآمیز از حوادث و موضوعات عادی و معمولی زندگی آغاز گردد و یک باره، از این وقایع برای تبیین مسائل سیاسی و اجتماعی استفاده شود. نظیر آنچه در سال اول، در درس «مشروطه خالی» از علامه دهخدا خواندید.

یکی از شگردهای طنزپردازان جابه جا کردن حوادث و وقایع است. گاه به سبب اشتباهی که در کاری صورت می گیرد، حوادث خنده داری ایجاد می شود؛ مثل حکایت زیر از مثنوی مولوی :

کری می خواست به عیادت بیماری برود؛ اندیشید که هنگام احوالپرسی ممکن است صدای او را نشنوم و پاسخی ناشایسته بدهم، از این رو در پی چاره برآمد و بالأخره با خود گفت : بهتر است پرسش ها را پیش از رفتن بسنجم و پاسخ را نیز برآورد کنم تا دچار اشتباه نشوم؛ بنابراین، پرسش های خود را چنین پیش بینی کرد :

ابتدا از او می پرسم، حالت بهتر است؟ او خواهد گفت «آری» من در جواب می گویم : خدا را شکر. بعد از او می پرسم چه خورده ای؟ لابد نام غذایی را خواهد آورد. من می گویم گوارا باد. در پایان می پرسم پزشکت کیست؟ نام پزشکی را می گوید و من پاسخ می دهم : مقدمش مبارک باد. چون به خانه بیمار رسید، همان گونه که از پیش آماده شده بود، به احوالپرسی پرداخت : گفت : «چگونه ای؟»، گفت : «مُردم»، گفت : «شکر». بیمار از این سخن بیجا سخت برآشفته. بعد از آن گفتش «چه خوردی؟» گفت : «زهر» کرگفت : «گوارا باد داروی خوبی است» بیمار از این پاسخ نیز بیشتر به خود پیچید.

بعد از آن گفت : «از طبیبان کیست او ؟ کاو همی آید به چاره پیش تو؟»

بیمار که آشفته‌گی و ناراحتی‌اش به نهایت رسیده بود، در پاسخ،  
گفت: «عزرا ییل می‌آید، برو» گفت: «پایش بس مبارک، شادشوا!»  
از دیگر شیوه‌های ساخت طنز، نقیضه‌پردازی یا تقلید از آثار ادبی است. در نمونه  
زیر، نویسنده یکی از موضوعات اجتماعی عصر ما را نقد و داوری کرده است.

## قبض آب

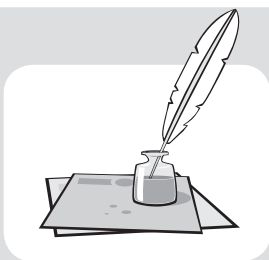
ابوالمراد جیلانی مردی بود صاحب رأی و صائب نظر. مریدان، بسیار داشت و بیرون بی‌شمار.  
روزی بر سکوی خانه نشسته بود و مریدان گرد وی حلقه زده بودند و حلّ مشکل می‌کردند.  
مردی گفت: «ای پیر، مرا با اهل خانه جنگ افتاده است و اهل، مرا از خانه بیرون رانده و در،  
بسته.» گفت: «به خانه آییم و آشتی تو با اهل، باز کنیم.» و چنین شد.  
مردی گفت: «ای پیر، صاحب خانه مرا گوید که بیرون شو.» گفت: «صاحب خانه را بگوی که  
پیر گوید، خانه بر من ببخش و خود بیرون شو.» و چنین شد.  
مردی گفت: «ای پیر، صد درم سنگ زر ناب می‌جویم» گفت: «بیایی» و چنین شد.  
یک یک مریدان می‌آمدند و مراد می‌جستند از ابوالمراد.  
ناگاه مردی درآمد و عریضه‌ای بداد سرگشاده و برفت.  
ابوالمراد، نخست آن عریضه ببویید و ببوسید و بر دیده نهاد و سپس، خواندن بی‌اغازید.  
ناگاهی، کف بر لب آورد و فریاد زد: «آب، آب.» و از سکو در غلتید و بی‌هوش بی‌وفتاد.  
مریدان بر گرد وی جمع آمدند و چندان که پف نم بر صورت وی زدند و کاه گل در دماغ وی  
گرفتند، باهوش نیامد.  
پس او را به بیمارستان بردند و در «سی. سی. یو» بخوابانیدند که مگر سکنه ملیح! کرده است.  
ساعتی در آن حالت نبود تا طبیب بیامد و گفت: «ای پیر، تو را چه افتاده است؟»  
ابوالمراد از لحن وی بدانست که طبیب از مریدان وی است. پس زبان باز کرد و گفت: «آب،  
آب.» آب بیاوردند که: «بنوش.» نوشید و بمرد — رحمه الله علیه —  
مریدان بر جنازه وی گرد آمدند و می‌گریستند که: «دریغا، آن پیر روشن ضمیر و آن شیر بیشه  
تدبیر که به یک عریضه از پای دراوفتاد و بمرد.»  
مردی گفت: «ای یاران، شاید بود که آن عریضه باز نگریم تا چه شعّوده و طامات در آن نوشته  
است؟ باشد که علت تشنگی وی دریابیم و سبب موت باز شناسیم.»

عریضه بگشودند. قبض آب بهای خانگاه ابوالمراد بود - آنارالله برهانه - به نرخ تصاعدی؛ و جز آن، هیچ نبود. تمت.

(به نقل از مجله گل آفا)

جز تقلید، اشارات ادبی و اقتباس از آثار ادبی نیز دست مایه طنزپردازان می شود و به آثار آنان لطف می بخشد. در نمونه زیر، نویسنده از کلام سعدی در طنز خود بهره گرفته است:

«حیف عمر گل آقایی که صرف تعلیم این زبان بسته (شاغلام) کردیم. تلمید بی ارادت که شیخ اجل می فرماید؛ عاشق بی زراست، یکیش همین شاغلام ماست. زمین شوره ذهن و مشاعرش سنبل بر نمی آورد و ما بی خود و بی جهت، تخم عمل و آمل در آن ضایع گردانیدیم حیف!»



بیاموزیم

به ترکیب های زیر توجه کنید:

مو - کوتاه، پا - تخته، خانه - دوست

برای آسان شدن تلفظ، میان دو مصوت یک صامت اضافه می کنیم. در مثال های بالا صامت اضافه شده واج «ی» است. پایی تخته، موی کوتاه، خانه دوست.

## خودآزمایی

(۱) با بررسی دو نمونه از درس‌هایی که سال گذشته در کتاب ادبیات فارسی خوانده‌اید، بنویسید که نویسندگان آنها از چه شیوه‌هایی برای طنزپردازی استفاده کرده‌اند.

(۲) به کمک یکی از ضرب‌المثل‌های زیر، مطلبی طنزآمیز بنویسید.

شتر در خواب بیند پنبه دانه

گنه کرد در بلخ آهنگری به شوستر زدند گردن مسگری

به روباه گفتند: «شاهدت کو؟» گفت: «دُمم.»

(۳) علاوه بر صامت «ی» چه صامت‌های دیگری مشمول قاعدهٔ افزایش می‌شوند؟

## دستور تاریخی (۲)

در درس دستور تاریخی (۱) با برخی از ویژگی‌های «جمله» در متون گذشته آشنا شدید. اکنون با ویژگی «فعل» در این متون آشنا می‌شویم.

### ماضی استمراری

برای ساختن این زمان جز آنچه امروز معمول است (می + ماضی ساده)، سه شیوه دیگر نیز معمول بوده است :

(۱) همی + ماضی ساده :

همچنین بانگ همی کرد و حلوا همی ستد.

(قابوس‌نامه)

شبلی در ایشان همی نگریست.

(قابوس‌نامه)

همی گرد رزم اندر آمد به ابر

(شاهنامه)

وی پاره‌ای حلوا بدو دادی

(۲) ماضی ساده + ی :

(قابوس‌نامه)

دو برادر یکی خدمت سلطان کردی و

دیگری به قوت بازو نان خوردی.

(گلستان)

(۳) همی / می / ب + ماضی ساده + ی :

مادر ابراهیم هر روز او را شیر همی دادی.

(ترجمه تفسیر طبری)

گر آنها که می‌گفتمی کردمی  
نکوسیرت و پارسا بودمی

(سعدی)

باز دیگر باره بانگ دیگر بکردی و پاره‌ای  
دیگر بستدی

(قابوس‌نامه)

## ماضی نقلی

برای ساختن این زمان جز آنچه امروز معمول است (صفت مفعولی + ام، ای ...)،  
یک شیوه دیگر نیز معمول بوده است :

بن ماضی + ستم، سستی، ست، سستیم، ستید، ستند = رفتستم، رفتستی، رفتست،  
رفتستیم، رفتستید، رفتستند

کنون رزم سهراب و رستم شنو      دگرها شنیدستی این هم شنو

(شاهنامه)

آن شنیدستی که روزی زیرکی با ابلهی  
گفت این والی شهر ما گدایی بی‌حیاست

(انوری)

## آینده

در ساختمان فعل آینده گاهی به جای مصدر مرخم از مصدر کامل استفاده می‌شده  
است :

خواهم شدن به بستان چون غنچه با دلی تنگ  
و آنجا به نیک نامی پیراهنی دریدن

(حافظ)

## مضارع اخباری

برای ساختن این فعل علاوه بر روش فعلی (می + بن مضارع + شناسه) از چهار شیوه دیگر نیز استفاده می شده است :

(۱) بن مضارع + شناسه :

از این نامداران گردن کشان کسی هم برد سوی رستم نشان

(شاهنامه)

(کشف الاسرار)

(سمک عیار)

(حافظ)

(نظامی)

مردی از در درآید که منظور حقّ است.

تو دانی، من این کار ندانم.

ما نگوییم بد و میل به ناحق نکنیم

ندانم چه ای هر چه هستی تویی

(۲) «ب» + بن مضارع + شناسه :

بخواهد هم از تو پدر کین من

چو بیند که خاک است بالین من

(شاهنامه)

(۳) «می» / «همی» + «ب» + بن مضارع + شناسه :

پسر گفتش ای بابک نامجوی یکی مشکلت می پرسم بگوی

(بوستان)

(۴) همی + بن مضارع + شناسه :

دل من همی بر تو مهر آورد همی آب شرمم به چهر آورد

(شاهنامه)

## مضارع التزامی

برای ساختن این زمان، علاوه بر شیوه معمول امروز (ب + بن مضارع + شناسه) از شیوه های دیگری نیز استفاده می شده است :

(۱) بن مضارع + شناسه :

بخواهد هم از تو پدر کین من چو بیند که خاک است بالین من

(شاهنامه)

(۲) می + بن مضارع + شناسه :

چه داریم از جمال خویش مهجور رها کن تا تو را می بینم از دور

(ویس و رامین)

این میوه ها جبرئیل (ع) بیاورد تا فرزندان او آن را می کارند و می پرورند و ثمرت آن برمی دارند و می خورند.

## فعل امر

برای ساختن فعل امر در شعر و نثر کهن ، علاوه بر شیوه معمول امروز، از روش زیر نیز استفاده می شده است :

می کوش به هر ورق که خوانی تا معنی آن تمام دانی

(نظامی)

مرا کشان می بر تا پیش قطران.

(سمک عیار)

اگر چو غنچه فرو بستگی است کار جهان

تو همچو باد بهاری گره گشا می باش

(حافظ)

این فعل امر را - از آن رو که بر تداوم کار دلالت می کند - «امر مستمر» نامیده اند.

## فعل نهی

فعل امر را در گذشته با تکواژ «مَ» منفی می ساخته اند :

(بوستان)

مشو غره بر حُسنِ گفتار خویش

(شاهنامه)

هماوردت آمد مشو باز جای



## فعل دعایی

در شعر و نثر کهن، برای دعا فعل خاصی وجود داشته است :

بن مضارع + 'ا' + شناسه

هماره جوان بادی و تندرست

(دوم شخص مفرد)

(شاهنامه)

جانان منی که پیش رویت میرام درمان منی که درد جانت چینام

(اول شخص مفرد)

(اول شخص مفرد) (خاقانی)

خدای - تبارک و تعالی - همهٔ بندگان خود را از عذاب قرض و دین فرج دهد.

(سفرنامه، ناصر خسرو)

که رستم منم کم مماناد نام نشیناد بر ماتمم پورسام

(شاهنامه)

\* گاهی نیز تکواژ «ا» پس از شناسه می آمده است :

منشیندا از نیکوان جز تو کسی بر جای تو

کم بیندا جز من کسی آن روی شهر آرای تو

\* از فعل دعایی «بودن» (= بواد = طبق قاعده) «و» را حذف می کرده اند :

روز وصل دوستداران یاد باد یاد باد آن روزگاران یاد باد

(حافظ)

خدای - عزوجل - از آزاد مردان خشنود باد. (تاریخ بیهقی)

\* گاهی نیز در فعل دعایی مثبت یا منفی «بودن» پس از شناسه «ا» می افزوده اند :

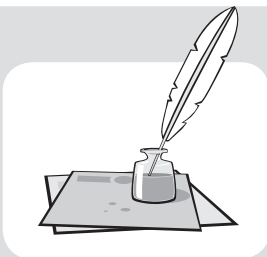
تا باد چنین بادا

مبادا آنکه او کژی گزیند که از کژی به جز کژی نبیند

(نظامی)

---

۱- به بیان دیگر مصوت «ا = َ» در شناسهٔ سوم شخص مفرد (ند) به «ا = َâ» تبدیل می شود.



برخی از واج‌هایی که در کنار هم قرار می‌گیرند، به دلیل هم‌نشینی، ویژگی‌های هم‌گیر را می‌گیرند و یکسان می‌شوند. به این پدیده «ابدال» می‌گویند. به نمونه‌های زیر دقت کنید:

#### ۱) ابدال در مصوت‌ها:

اول: تلفظ پیشین در واژه‌های برو، بدو به صورت بُ به علت وجود مصوت /ـ/؛ در حالی که پیشین در فعل‌های امر، معمولاً به تلفظ می‌شود: بنشین، بزن، بگیر.

دوم: تلفظ پیشین در واژه‌های نمی‌رود، نمی‌رفت، نمی‌آید، نمی‌شنید به صورت نِ به علت وجود مصوت یِ؛ در حالی که پیشین در سایر ساخت‌ها نِ تلفظ می‌شود: نُرفت، نُگفت، نُشنیده است، نِیابد.

#### ۲) ابدال در صامت‌ها

همان‌طور که در درس «نامطابق‌های املایی» خواندید، هرگاه دو واج ن + ب بی‌فاصله

در کنار هم قرار گیرند، واج ن به م تبدیل می شود:

نمبر ← ممبر / نمنبل ← سمنبل / رنبله ← شمنبل / رمنبله ← پمنبل

در گذشته زبان فارسی نیز این تغییر در حوزه های زیر، اتفاق افتاده است: واج پایانی ا = ه اه بر ا = ه اه بدل شده است.

نامَه ← نامِه / خانَه ← خانِه

ابداً گاه نمود نوشتاری نیز می یابد:

در کلمات عربی:

لکن ← لیکن

مماز ← مهمیز

تخلص ← تلخیص

در کلمات فارسی:

سپید ← سفید

پلیته ← فقیله

هکرز ← هرگز

## خودآزمایی

(۱) معادل امروزی فعل‌های زیر را بنویسید.

گفتندی، همی خواست، شنیدستم، بدیدمی، می‌نویس، می‌نوشت.

(۲) شکل امروزی فعل‌های دعایی زیر را بنویسید.

□ زدیدہ گر چه برفتی نمی‌روی از یاد      که چشم بد به جمال مبارکت مرساد

(صائب)

(کلیله و دمنه)

□ درهای علم و حکمت بر ایشان گشاده گرداناد.

(بلعمی)

□ خدای - عزوجل - بر زندگانی تو برکت کناد.

(بلعمی)

□ و بر شما کسی گماراد که شما را مکافات کند.

(۳) ده مورد از فعل‌های تاریخی درس حسنک‌وزیر را استخراج کنید و نوع و معادل امروزی

آنها را بنویسید.

(۴) داستان «طوطی» از مولوی را که در ادبیات فارسی اوّل خوانده‌اید، بازگردانی کنید.

(۵) واژه‌هایی نظیر مراجعه، لبریز، نگرستن، استفاده و ... به متمم نیاز دارند. پنج جمله بنویسید

که در آنها این کلمات، همراه متمم و حرف اضافه خود، به کار رفته باشند.